بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 23 دی 1393.

خب مرحوم آقای خوئی می فرمایند که در مورد اینکه غرمای میت ایا حق در مال دارند یا ندارند ایشان می فرماید که این بستگی به این بحث دارد که ما بگوییم که تمام مال به ورثه منتقل می شود یا مقداری از مال به ورثه منتقل نمی شود. بنابر قول صحیحی که همه مال به ورثه منتقل نمی شود. مقدار دین بر ملک میت باقی می ماند، این غرمای میت اینجا حق ندارند. بلکه خود میت اینجا مالک هست و غایه الامر این است که ملکش ملک مشاع است و به مقدار دین بین میت و ورثه شرکت حاصل می شود ملک مشاع است و بنابراین باید از هر دو اجازه گرفته شود و اینها. این تعبیر با مطلبی که بعدا ایشان می فرمایند قابل جمع نیست و بعدا ایشان می فرمایند که به نحو ملک مشاع نیست و به نحو کلی فی المعین است و آنها را دیروز صحبتش را کردیم. مرحوم آقای خوئی می فرمایند که بنا بر قول صحیح این هست که به مقدار دین بر ملک میت باقی می ماند. نسبت به وصیت هم مسئله همین است. ایشان می گوید

**و من جميع ما ذكرنا يظهر الحال في حقّ الميّت إذا أوصى بثلثه، فإنه يجري فيه القولان المتقدمان مع ما يتفرع عليهما على النحو الذي بيناه حرفاً بحرف.**

خب این هایش را کاری ندارم. ادامه مطلب اقای خوئی یک مطلبی دارند. ایشان می گوید

**و ظاهر عبارة الماتن اختياره هنا القول الثاني، أعني بقاء المال الموصى به على ملك الميت، و عدم انتقاله إلى الوارث، و حصول الشركة بينهما كما يفصح عنه تعبيره (قدس سره) بقوله: و لم يفرز بعد، فإن الإفراز لا يكون إلا في فرض الشركة و الإشاعة كما لا يخفى.**

این مطلبی که مرحوم آقای خوئی فرموده اند اینجا خیلی عجیب است ایشان این مطلبی که ایشان فرموده اند. چون عبارت سید صریح هست که میت مالک نیست حق دارد. چون بحث سر این هست که غصب گاهی اوقات به عین مال تعلق می گیرد و گاهی اوقات به متعلق حق تعلق می گیرد. چون حق دیگری در مال هست به خاطر همین چون حق میت هست اینجا این مثال هایی که مرحوم سید می زند در واقع حق میت است. آقای خوئی می فرمایند که این میت هنوز مالک است. بنابراین اشکال کرده است در مورد حق قربای میت که شما چرا حق قربای میت را داخل در این قسم قرار داده اید؟ این را باید در قسم اول داخل قرار می دادید. چون قربای میت حق ندارند و آن که حق دارد میت است و ملکش است حقش نیست. خب اگر شما در مورد وصیت هم همین مطلب را بخواهید بگویید این حق میت اینجا نباید مرحوم سید تعبیر کند. اصلا اینجا نباید بیاورد. این صریح است که میت نسبت به موصی له، موصی به نسبت به مقدار وصیت و مقدار موصی به ملکش نیست بلکه حق دارد. این را هم در جلسه قبل توضیح دادم که علتی که مرحوم سید گفته است به چه خاطر است چون در روایات مقدار وصیت را مال میت قرار داده شده است. از یک طرف دیگر ایشان می خواهد بگوید که میت که بعد از مرگش مالی ندارد، اینها مال میت را تفصیل کرده اند یعنی چیزی هست که متعلق حق میت است. میت نسبت به او ذی حق است و آن ذی حق بودن منافات با این ندارد که ملک موصی له می شود یا خیر. از آن حیث نمی خواهد وارد بحث شود چون موصی به گاهی اوقات به نحوی هست که یک موصی له دارد و گاهی اوقات موصی له ندارد. مثلا چیز کرده است که این را صرف فقرا کنید و به نحو صرف نه به نحو تعلیق. خب موصی له ندارد ولی علی ای تقدیر حق میت اینجا ثابت است. مرحوم سید اینجوری تصویر می کند. بنابراین فرمایش مرحوم سید حتی در قطعه وصیت مطابق فرمایش آقای خوئی نیست. فرمایش آقای خوئی یک چیز است و فرمایش آقای سید یک چیز دیگر است که با فرمایش مرحوم سید یکسان نیست. اما اصل بحثی که مطرح فرموده اند بحث اینجا نیست. بحث عمده بحثی است که در ذیل مسئله چهارده مطرح کرده اند. مرحوم سید دو تا مسئله 14 و 15 بحث کرده است و مرحوم آقای خوئی میگوید که این دو مسئله عین هم هستند بحث را در ذیل مسئله 14 بحث را مطرح کرده اند. ایشان می فرمایند که در مسئله چهارده حالا چکیده بحث دیروز را عرض کنیم تا به بحث امروز برسیم. مرحوم آقای خوئی می فرمایند که اتفاق نظر هست در اینکه اگر وصیت و دینی نباشد کل مال به ورثه منتقل می شود این یکی. اگر وصیت و دینی هم باشد به مقدار زائد در وصیت و دین آن هم به ورثه منتقل می شود این هم اتفاق نظر هست. محل اختلاف این است که به مقدار وصیت و دین آیا این به ورثه منتقل می شود یا خیر. دو تا قول در مسئله هست. یکی اینکه آن هم به ورثه منتقل می شود متعلقا لحق الغیر. مالک کل مال ورثه هستند ولی قسمتی از این مال ملک طلق ورثه است و ی مقداری شان ملک طلق نیست متعلق حق غیر است و حق دیّان و حق موصی له در این ملکی که ملک ورثه شده است وجود دارد. این یک تقریب. ایشان می فرماید که وجه این تقریب جمع بین دو نکته است. یکی اینکه مال نمی تواند بدون مالک باقی بماند. این از یک طرف. از یک طرف دیگر اینکه میت صلاحیت مالکیت بعد از ملکش ندارد. خب میت وقتی صلاحیت نداشت باید مال به ورثه منتقل شود. این تقریب. قول دوم این هست که نه، منتقل می شود به آن مقدار زائد بر دین و وصیت به ورثه منتقل می شود. اما مقدار دین و وصیت در ملک میت باقی می ماند. و اشکال ثبوتی هم ندارد چون مانعی ندارد که میت مالک باشد. جمادات هم گاهی اوقات برایشان ملک تصویر می کنند. کعبه را مالک فرض می کنند مسجد را مالک فرض می کنند و هیچ مانعی ندارد. اعتباری است ملکیت که این اعتبار عقلا برای اشیاء قائل هستند. فضلا از میت که مانعی ندارد که برایش ملکیت فرض کنند. پس اشکال ثبوتی ندارد. اما اشکال اثباتی. اثباتا ایشان می گوید که اولا این مقتضای استصحاب است، این یک. دوم اینکه مقتضای ادله هم همین مطلب هست که اقتضا می کند که ملک میت باشد و بنابراین ملک میت است. ولی نحوه ملکش برای میت به نحوه ای نیست که ورثه نتوانند در آن تصرف کنند. چون ملک آن برای میت به نحو کلی فی المعین است. شاهد بر اینکه به نحو کلی فی المعین است این است که اگر قبل از تقسیم مال تلف بشود، تلف به مال دین واقع نمی شود. دین کم نمی شود و این خودش کاشف از این است که به نحو کلی فی المعین است. و بین دین و وصیت می خواهند فرق بگذارند حالا در مورد وصیت بعدا صحبت می کنیم. می گویند دین به نحو کلی فی المعین مقدار دین را میت مالک است و از میت منتقل می شود به دیّان. خب این مطلبی هست که مرحوم آقای خوئی مطرح می فرمایند. ما در چند مرحله از فرمایشات ایشان تأملاتی داریم. حالا قبل از اینکه تأملات را بگویم من یک چیزی فراموش کردم در آن بحثی که قبلا شروع کردم تکمیل کنم، آقای خوئی استظهار کرده بدند به لم یفرض بعده. گفته بودند شاهد بر اینکه این میت و ورثه نسبت به موصی له و به مقدار وصیت اینها بینشان چیز هست شرکت و اشاعه هست کلمه افراض تعبیر شده است. چون افراض تعبیر شده است اینجا کاشف از این است که یک شرکتی اینجا وجود دارد. این مطلب ناتمام است. عرض کردم عبارت مرحوم سید صریح هست در اینکه میت مالک نیست و ذی حق است. این افراض را هم با توجه به او باید معنا کرد. افراض یعنی مال را از ذی حق بودن بیرون بردن. کاری کنیم که مال ملک طلق شود. تا وقتی که مال از ملک طلق بودن، آن لم یخرج بعده تفسیر افراض است. آقای خوئی توجه به عبارت بعدش نکرده اند. ایشان لم یخرج بعده را ادامه ای آورده است و توجه نشود این افراض، افراضی هست که یعنی اینکه حق غیر از مال خارج شدن . افراض به این معنا اینجا هست. نه افراض به معنای افراضی که در اشاعه و ملک مشاع اینجا هست. عبارت سید عبارت واضحی هست که مرادشان چیست. خب اما مرحوم آقای خوئی می فرمایند که این داخل در ملک میت می ماند. می گویند اشکال ثبوتی ندارد. ما بحثی در این نداریم همین جور است اشکال ثبوتی در اینکه در ملک میت باقی بماند ندارد هیچ همین جور است که ایشان می فرماید. اما در ادامه می فرمایند که مقتضای استصحاب، حالا اثباتا چرا؟ ایشان می گوید که مقتضای استصحاب این مطلب هست. خب ما در استصحاب اشکال کردیم که اولا مرحوم آقای خوئی طبق نظر اخیرشان استصحاب در شبهات حکمیه را مطلقا جاری نمی دانند. این هم شبهه حکمیه است و استصحاب را نباید جاری کنند. این یک نکته. نکته دوم اینکه اصلا اینجا یقین سابق و شک لاحق داریم یا نداریم؟ شک لاحق داریم یا خیر. خب ان قلت مطرح بود که آن که قبلا شخص مالک بوده است، میت ملک شخصی داشته است این است که شما نسبت به حق دیان برای میت می خواهید قائل شوید ملک کلی است پس یقین سابق و شک لاحق شما مثل هم نیست. بنابراین استصحاب وجهی ندارد. خب قلت را جواب دادیم که ملک شخصی داشتن میت منافات با اینکه به نحو کلی هم مالک باشد ندارد و کاشف از مطلب این است که آن میت در حالی که میت بوده است می توانسته است هم به نحو شخصی ملکش را بفروشد و هم به نحو کلی ملکش را بفروشد پس این کاشف از این است که هم ملک شخصی داشته است و هم ملک کلی داشته است و این دو تا با هم دیگر منافات ندارد. خب ولی از این پاسخ یک اشکال دیگری مطرح کردیم بعد از این پاسخ. آن این است که درست است که هم مالک کلی است و هم مالک شخصی است ولی مالکیتش نسبت به کلی آیا این مالکیت مستقله است یا مالکیت تبعیه است؟ اگر مالکیت مستقله باشد حرف شما درست است. ولی این مالکیت، مالکیت تبعیه است و با از بین رفتن ملکیت شخصیه این مالکیت کلیه هم از بین می رود. توضیح و ذلک اینکه ببینید شخصی که مثلا یک انبار دارد که این انبار صد من گندم دارد. خب این صد من گندم را ممکن است تک تک این گندم ها یک سبب خاصی داشته باشند. فرض کن صد من گندم صد کیسه مختلف این جا هست و این کیسه اول را خریده است کیسه دوم را خریده است کیسه سوم را خریده است یا به احدی از اسباب ملکیت به او منتقل شده است. این ملکیت کلی چه جوری برایش اعتبار شده است؟ آیا به نحو کلی به او منتقل شده است؟ یک موقعی است که نه، آن کلی را از اول می خرد. به نحو کلی می خرد خب آن اشکال ندارد. آن یک ملکیت استقلالی برای کلی برای او اعتبار می شود. ولی غالبا این جور نیست که آن کلی را از اول اعتبار ملکیت به نحو کلی به سبب یک قرار معامله ای برای من شده باشد. نه، یک بناء عقلایی وجود دارد که کسی که مالک شخصی هست در طول ملکیت شخصی یک ملکیت کلی برای او لحاظ می کنند. من اگر مالک این کتاب و این کتاب و این کتاب هستم عقلا می گویند که شما مالک احدهما لا به عین جامع بین این ها هم هستید. یک ملکیت کلی در طول ملکیت آن اشیاء عقلا ملکیت کلی ملکیتی نیست که سببش را من ایجاد کرده باشم. آن چیزی که سببش را من ایجاد می کنم ملکیت شخصی است مثلا هر یک از آنها حیازت کردم. تک تک اینها را خریده ام. تک تک اینها به ارث به من رسیده است. یکی از سببی از اسباب این جزئیات به مالک منتقل می شود. ولی انتقال کلی به سببی که به اختیار مالک باشد الزاما نیست معمولا حالا یک موقعی هم ممکن است به اختیار به من منتقل شده باشد. کلی فی المعین خریده باشم این هم ممکن است ولی نوعا این جوری نیست. نوعا مالکیت مالک نسبت به کلی یک بناء عقلایی است که موضوعش مالکیت شخصی است. یعنی عقلا می گویند که کسی که اشخاص مختلف را مالک باشد، مالکیت به نحو کلی نسبت به آنها هم دارد بنابراین می تواند به نحو کلی هم معامله کند. این یک حکم عقلایی است که موضوع آن مالک شخصی است. اگر مالکیت شخصی بپرد، این مالکیت کلی هم می پرد. این مالکیت کلی در موضوع مالکیت شخصی عقلا آن را اعتبار می کنند. این جور نیست که مستقل از او این را اعتبار کنند. اگر بخواهند اعتبار مستقل از او کنند این یک چیز جدید است. ملکیت جدیدی هست که آن ملکیتی که سابق اعتبار کردند آن ملکیتی هست که به تبع ملکیت اعیان هست. شما بخواهید یک ملکیت کلی دیگر چیز کنید استصحاب کلی قسم ثالث است

سوال: حدوثش بله ولی وقتی مثلا همان شاهدی که شما فرمودید وقتی می فروشد این با اینکه این کلی به تبع شخصی آمد ولی این کلی را می فروشد در حالی که شخصی را نگه می دارد.

استاد: یعنی چی من نفهمیدم

سوال: همان شاهدی که فرمودید که این مالک کلی هم هست وقتی می آید به صورت کلی..

پاسخ: نه، من وقتی مالک هستم به تبع شخص است بقائا هم به تبع شخص است ولی به دیگری که فروختم آن که مالک است دیگر لازم نیست شخص مالک باشد.

سوال: شما الآن با اینکه ... مالک هستید کل را مالک نیستید یعنی این دوتا..

استاد: یعنی چی کل را مالک نیستید من نفهمیدم

سوال:...

پاسخ: نه ممکن است شخص را مالک باشد کل را مالک نباشم آن اشکال ندارد. دو بحث است این دو تا را قاطی نکنید. یک بحث این است که ممکن است من که شخص را مالک هستم کلی اش را دیگر مالک نباشم. سلب مالکیت نسبت به کلی از خودم کرده باشم آن عیب ندارد. سلب مالکیت نسبت به کلی کرده باشم از ملک من خارج می شود. ولی آن طرف قضیه را می خواهیم بگوییم، آیا می شود من مالک کلی باشم بدون اینکه مالک شخص باشم.

سوال:....

پاسخ: نه بحث مشکل عقلی نیست.

سوال: حاج آقا شما میفرمایید عقلا می گوید عرف می گوید این آدم که مرد کل ... از این مال کنده شد چه کلی چه جزئی

پاسخ: نه علقه ای که نسبت به شخص دارد که از بین رفت، علقه کلی اش به تبع علقه اش نسبت به شخص بود.

سوال:... عرف می گوید که نه علقه اش از شخص کنده شد ولی علقه کلی..

پاسخ: نه یک موقعی شما می گویید که از اول ما میدانیم علقه کلی دارد یک موقعی شما می گویید می دانید، بحث ما بحث استصحاب است می خواهید با استصحاب این مطلب را ثابت کنید. شک دارید پس. بحث، بحث شک است. بحث شک این است که علقه ای که قبلا ثابت بود، علقه به تبع مالکیت شخصی بود. شما می خواهید یک علقه کلی ثابت کنید که تابع او نیست. این علقه دیگری است.

سوال: عرض ما این است که ممکن است حدوثش سببش این باشد که به تبع آن است ولی چه دلیلی دارد که در بقاء آن هم این باید تابع آن باشد. همان جوری که شخص ممکن است یک کلی را بخرد تا شخصی را نداشته باشد. این دو تا یک چیز مستقلی فرض می شد. می توانیم ما فقط کلی اش را فرض کنیم

پاسخ: دلیلش چیست که شما مستقل از او دارید؟ عقلائا مستقل نیستند

شاگرد:.....

پاسخ: یعنی نه این دو تا باز خلط کردید. بحث این است که تا وقتی که شخص را مالک نیستم کل را هم مالک نیستم. ولی شخص حتما باید کلی هم باشد نه.

سوال:...

پاسخ: نه عیب ندارد. بحث این است که می تواند مالکیتش نسبت به کلی منحازشود. جایی که من این را منتقل می کنم مالکیت مستقل می شود. ولی مالکیت من مالکیت جدید لحاظ نمی کنم. این جور نیست که مالکیت من تغییر کند بقائا. نه، همان مالکیتی که از اول داشتم باقی می ماند. بله مالکیت من نسبت به کلی ممکن است سلب شود به فروشم به دیگری. و این یک فرد دیگری از مالکیت برای آن آقا ایجاد شود. آن مالکیتی که مستقل از مالکیت ملکی من است درست است آن هم اشکالی ندارد. ولی بحث این است که برای من مالک، آیا مالکیتی مستقل از مالکیت نسبت به عین وجود دارد یا خیر؟ همچین چیزی ثابت نیست. آن چیزی که ثابت هست مالکیت به تبع عین است. مالکیت مستقل از تابعین از قبل اصلا ثابت نیست. این کلی قسم ثالثی است شما بگویید که احتمال دارد آن مالکیت مستقل از عین هم موجود باشد این احتمال است.

سوال:...

پاسخ: میان فرمایش شما دو جور تصویر می شود. این را توجه بفرمایید ما ممکن است شما بگویید که من آن موقعی که مالک شیء بودم، من میت، هم مالک به نحو کلی به تبع عین بودم هم کلی مستقل از عین بودم. بگویید این هم اشکال ندارد. دو جور مال خود کلی را هم دو جور مالک بودم. هم به تبع عین مالک کلی بودم و هم مستقل از او بودم. این بگوییم اشکال ثبوتی ندارد. این را اگر بگوییم، این در واقع آن قسمی از کلی است که، کلی قسم ثالث چند قسم دارد. یکی اینکه احتمال می دهیم یک فرد دیگری در زمان وجود یقین هم همراه یقین وجود داشته باشد. احتمال می دهیم. خب در بحث کلی قسم ثالث آن مطلب ثابت شده است که در تمام اقسام آن به اصطلاح کلی قسم ثالث چیز جاری نمی شود.

سوال:.... مثل موردی است که شاید...

پاسخ: اگر این می گویید آن قسم دیگری است. آن هم جاری نمی شود. آن که واضح تر است. من می گویم شما تصویری که می کنید فوقش این است که تصویر شما کلی قسم ثالث را از آن قسمی که احتمال می دهیم آن فرد همراه با زوال تبدیل به فرد دیگری، یعنی فرد دیگری به جای او جانشین شده باشد ما می گوییم این اسم است. ما می گوییم در زمانی که طرف مالک بوده است فقط مالک کلی بوده است به تبع فرد. مالکیت کلی مستقله برایش لحاظ نمی کنند عقلا. خب شما می گویید که نه، احتمال دارد که یک مالکیت کلی برایش ملاحظه شده باشد. بیش از احتمال که نمی توانید مدعی شوید.

سوال:... اگر من یقین دارم این میت ترکه ای که گذاشته است مثلا ترکه گندم. این را به صورت کلی در معین از یک آقایی خرید. یعنی اول مالک کلی شد بعد آقا

پاسخ: اشکال ندارد. اگر به نحو کلی فی المعین باشد آن چون مستقل از این است.

سوال: یعنی شما اینجا استصحاب را جاری می دانید

پاسخ: بله بله. نه استصحاب جاری می کنیم یقین داریم. این کلی فی المعینی که اینجا هست این به منزله عین شخصی است. یعنی هر جور عین شخصی را گفته اید این را هم باید همین جوری بگویید

سوال: یعنی این کلی ابتدا آمد اول به تبع شخصی نبود ... خرید بعد آن شخصی. من رفتم صد کیلو گندم خریدم مالک کلی شدم کلی فی المعین خریدم مالک شخصی نیستم. بعد...

پاسخ: بعد آن کلی اش از بین می رود. آن که بعد شخصی شد که نه. آن کلی مستقل از بین می رود. نه آن کلی تبدیل می شود به شخصی.

سوال: اگر این گندم ها را افراض نکرد تا من مردم. الآن استصحاب جاری می شود یا خیر

پاسخ: استصحاب نیست اصلا. آن کلی فی المعین مثل ملک شخصی است. هر جور ملک شخصی را تصویر کردید این هم همین جور است دیگر.

سوال: ... در خود اموال میت بوده و به هم دیگر ربطی ندارد

پاسخ: بله به همدیگر ربطی ندارد.

خب ببینید بحث ما این هست که تصویری که آقای، این نکته را ضمیمه کنم این را توجه فرمایید دقت کنید این بحث را. یک بحثی داریم در بحث اینکه آیا دلالت مطابقیه، دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه هست یا تابع دلالت مطابقیه نیست؟ دلالت التزامیه تابع دلالت مطابقیه هست یا خیر؟ خب این بحث ما ربطی به آن بحث ندارد. که آیا دلالت مطابقیه آن جوری که من از بحث دلالت مطابقیه تابع دلالت التزامیه می فهمم آن این است که بحث در آن جایی هست که دو تا دلالت لفظیه وجود داشته باشد، و این دلالت لفظیه یک دلالت لفظیه در طول دلالت لفظیه دیگر باشد. و آن هایی که قائل هستند که دلالت مطابقیه اگر رفت دلالت التزامیه باقی می ماند، در آن دلالت التزامیه هایی می گویند که دلالت التزامیه لفظیه باشد. ولی جایی که نه دلالت التزامیه لفظیه نباشد و یک ملازمه عقلیه وجود داشته باشد بین دو تا شیء خارجی، ملازمه خارجیه وجود داشته باشد. اگر زیر بیاید عمرو هم خواهد آمد. من خبر می دهم از آمدن زید، اینجا ما یقین داریم که زید نیامده است. یا به جهت دیگر اخبار من از آمدن زید حجت نبود. آیا اینجا ما می توانیم بگوییم که امر آمده است بنابر این که دلالت التزامیه تابع بر دلالت مطابقیه نبوده باشد. پاسخ مطلب این است که نه این نمی شود گفت. چون این بحث ملازمه بین آن وجود های خارجی است. تا دلیلی آمدن زید را بر من اثبات نکند لازمش هم ثابت نمی شود. این ربطی به آن بحث تبعی دلالت مطابقیه نسبت به دلالت التزامیه ندارد البته در بعضی از فرمایشات آقایان مثل فرمایشات شهید صدر در بحث تبعی دلالت مطابقیه نسبت به دلالت تبعیه این بحث قاطی شده است خیلی به هم ریخته است. حالا این بماند من الآن فرصت این بحث ندارم که این بحث را باز کنم. خیلی این دو تا بحث را با هم دیگر قاطی کرده است. ولی آن چیزی که من میفهمم این است که آن که بحث تبعیت دلالت التزامیه نسبت به دلالت مطابقیه در جایی هست که دو تا دلالت لفظیه وجود داشته باشد خب بحث می کنیم که اگر دلالت لفظیه مطابقیه از حجیت افتاد آیا دلالت لفظیه التزامیه از حجیت می افتد یا خیر؟ اما جایی که ما یک دلالت بیشتر نداشته باشیم. ولی مدلول این دلالت ما با شیء دیگر ملازمه داشته باشد. مدلول ما با شیء دیگر ملازمه داشته باشد. خب اگر این مدلول ثابت شد خب این بحث را باید مطرح کرد که آیا، آن وقت آن بحث مثبتات امارات و اینها پیش می آید که اگر آن اثباتش، اثبات قطعی بود که خب لازمه اثبات شیء اثبات لازمش هم هست. قطع به شیء قطع به لازمش هم هست. اما اگر آن اثباتش به وسیله اماره بود. خب این بحث ها پیش می آید که اماره ای که حجت بود آیا لوازمش را هم اثبات می کند یا اثبات نمی کند. آن بحث حجیتش در لوازم حجیت اماره در لوازم و مثبتات این جا می آید ولی آنها همه فرع حجیتش در مدلول مطابقی است. خب ما نحن فیه هم ما می دانیم که قبلا این آقا مالک شخصی بوده است. میت فرض کنید اگر هم تمام ما ترک را مالک بوده است. درست . به تبع اگر کسی مالک ما ترک با شیئی باشد عقلا ملکیت برای کلی در آن معین را برایش قائل می شوند. این ملکیتی که عقلا قائل می شوند درست است ملازمه است بین مالک بودن شیء و مالک بودن کلی اش. ولی این ملازمه باعث نمی شود که دلیل دال بر مالکیت آن اصل ما ترک دو تا دلالت داشته باشد. کأنه فرض کن دلیلی گفت که شما فرض کنید یک شیئی را بخرید مالک آن شیء می شوید. آن یکی شیء را هم بخرید مالک آن شیء می شوید. این دلیل که می گوید اوفوا بالعقود اقتضا می کند مالکیت آن عین مشخص را. آن اوفوا بالعقود هم مالکیت آن عین مشخص را اقتضا می کند. این مالکیت به نحو کلی فی المعین خود آن مالک بگوییم علاوه بر اینکه آن عین را مالک است به نحو کلی فی المعین کلی اش را هم مالک است. این مالکیت مدلول لفظی نیست. یک ملازمه عقلی دارد. این ملازمه عقلی فرع این است که آن ملکیت شخصیه وجود داشته باشد. بلکه بعد از اینکه ملکیت شخصی از بین رفت آن هم از بین رفته است دیگر. ربطی اصلا به آن بحث ها و این حرف ها ندارد. پس بنابراین به نظر می رسد که کلام مرحوم آقای خوئی که اینجا استصحاب می خواهند تمسک کنند استصحاب از قسم کلی قسم ثالث است استصحاب جاری نیست. آقای خوئی بیانات دیگر دارند که آن بیانات دیگر را ملاحظه فرمایید این را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

سوال: بحث الفاظ که دو تا دلالت داریم که آقایان...

پاسخ: حالا میان فرمایش شما این نکته را هم بگوییم که آقای خوئی در آنجا هم قائل به تبعیت است. می گوید دلالت مطابقی که رفت دلالت التزامیه هم می رود. این را که می خواهم بگویم روی مبنای اقای خوئی نمی خواهم بگویم. می خواهم بگویم حتی روی مبنای دیگران هم که هست این بحث صرفا روی مبنای آقای خوئی را نمی خواهیم بحث کنیم.

سوال: کسی اگر آنجا خلاف مبنای آقای خوئی حرف بزند بگوید دلالت التزامی تابع دلالت مطابقی نیست ممکن است اینجا خلاف آن حرف بزند

پاسخ: نه اینجا بحثش اصلا به آن ارتباطی ندارد. دو تا مسئله مختلف هست به آن ارتباطی ندارد. آن چیزی که ما برایمان ثابت هست خلاصه کلام این است که آن ملکیت کلی ای که قبلا برای میت ثابت بوده است ملکیت تبعیه بوده است. ملکیت استقلالیه نسبت به کلی، چه در کنار ملکیت تبعیه نسبت به کلی باشد و چه در حین زوالش باشد هیچ کدام ثابت نیست. پس اسصحاب به هر حال از قسم کلی قسم ثالث هست که جاری نمی شود. این بحث استصحاب. اما حالا ادله دیگری که آقای خوئی آورده اند را بعدا در موردشان صحبت می کنیم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد